

وانت ۳۰ نفر و بیشتر جا شدیم و خیلی هم سخت بود، طوری که ماشین‌ها در طول راه چند بار می‌ایستادند تا نفرهای پشت وانت جایشان را عوض کنند و حال کسی بد نشود. بعد از ۵ یا ۶ ساعت به خوابگاه دوم رسیدیم. خوابگاه دوم هم شرایط خوابگاه اول را داشت و دو وعده غذا به ما می‌دادند. نان و پنیر و نان و کنسرو لوبیا. ساعت ۷ صبح سوار ماشین پژو شدیم و به طرف زاهدان راه افتادیم. در هر ماشین ۱۳ نفر جا می‌شدند. ۷ نفر عقب، ۳ نفر جلو و ۳ نفر هم در صندوق عقب. زن‌ها را در صندوق جلو نشاندند که یعنی خانواده هستیم. من در صندوق عقب و کنار ۶ نفر دیگر بودم. راننده مدام به سرنشینان عقب می‌گفت که سرتان را بخوابانید. ما روی هم خوابیده بودیم و خیلی سخت بود. فقط دو نفر اجازه داشتند سرشان بالا باشد و بقیه باید سرشان را می‌خوابانند. وضع کسانی که در صندوق عقب بودند، بدتر بود. راننده ساعتی بعد از راه اصلی منحرف و وارد یک جاده خاکی شد. چند ساعتی در جاده خاکی بودیم. خیلی سخت بود تا به خوابگاه سوم که می‌گفتند در منطقه سرچنگل - کورین است، رسیدیم. در آنجا گفتند که احتمالاً چند روزی باید اینجا بمانید تا راه برای قاچاق‌بری مناسب شود. خوابگاه خارج از یک روستا بود. با بلوک‌های سیمانی ساخته شده بود و ۷ یا ۸ اتاق داشت. وضع خوابگاه خراب بود و پر از آشغال. مجردها را از خانواده‌ها جدا کردند. ما در اتاق مجردها بودیم و چهار شبانه‌روز آنجا ماندیم. غذا

می‌آوردند اما کم. یک کنسرو بادنجان یا لوبیا را بین سه نفر تقسیم می‌کردند. دو بار هم قیমে مرغ آوردند که با نان خوردیم اما آن هم کم بود.

در چند روزی که در خوابگاه بودیم همچنان به تعداد ما اضافه شد. آنهایی که تازه آمدند از مرز پاکستان وارد ایران شده بودند. روزی که خواستیم از خوابگاه سرچنگل حرکت کنیم تعداد ما ۲۰۰ نفر بود که توانسته بودیم رد شویم. شب‌ها دور هم جمع می‌شدیم و از اوضاع کشور و جایی که می‌خواهیم برویم می‌گفتیم. البته همه احتیاط می‌کردیم چون درست است که چند شبانه‌روز با هم بودیم اما یکدیگر را نمی‌شناختیم. آنهایی که مسیر را آشنا بودند می‌گفتند قاچاق‌برها از بچه‌های ولایت هلمند می‌ترسند و خیلی مراقب آنها هستند چون بچه‌های هلمند قاچاق‌چاق‌تریاک و هروئین هم می‌کنند. آنها را در خودشان جاساز می‌کنند تا در ایران بفروشند. اصلاً یکی از راه‌های قاچاق مواد مخدر در هلمند همین پوشش مسافر قاچاق است (ولایت هلمند در افغانستان مهم‌ترین مرکز کشت خشخاش و تولید تریاک و هروئین در این کشور است). قاچاق‌برها می‌گفتند اگر از بین مسافران قاچاق، مواد مخدر گیر مأموران پلیس بیفتد، بیچاره می‌شوند. برای اینکه وقت در خوابگاه بگذرد، ما بچه‌های بغلان با بچه‌های بلخ دور هم جمع می‌شدیم و آواز می‌خواندیم. در طول راه آهنگ‌ها و ترانه‌های مسافری افغانستان را زیاد پخش می‌کردیم یا می‌خواندیم:

مسافر میشوم مادر دعا کن / تو تنها میشوی صبر خدا کن / خدا داند بیایم پس نیایم / اگر مُردم در حق من دعا کن...

روز سوم تا هفتم: بعد از چهار شبانه‌روز چند وانت و سواری پژو آمدند و ما را سوار کردند تا به سمت کرمان از مسیر بم برویم. می‌گفتند این مسیر خیلی سخت است و بیشتر دستگیری‌ها و رد مرزی‌ها در این مسیر اتفاق می‌افتد. ما غروب راه افتادیم. از سرچنگل که خارج شدیم و قبل از وارد شدن به جاده بم همه کسانی که پشت وانت بودند به سواری‌های پژو منتقل شدند. هر ۱۳ نفر را در یک سواری جا می‌دادند. سرعت ماشین‌ها هم خیلی بالا بود. می‌گفتند اینجا ماشین‌های قاچاق خیلی کشته داده‌اند؛ به‌خاطر همین سرعت زیاد و ترس از مأموران. به نزدیکی بم که رسیدیم دو تا از ماشین‌های ما را مأموران مرزبانی و پلیس شناسایی کردند. راننده پیچید و وارد یک جاده خاکی شد. ما را پیاده کردند و سواری‌ها خالی برگشتند به سمت زاهدان. گفتند جایی پنهان شوید و گوش به زنگ باشید، می‌آیند دنبالتان. بعداً فهمیدیم سرنشینان ماشین‌های دیگر را هم در همان بیابان پیاده کرده‌اند. بعد از ۵ یا ۶ ساعت دو راه‌بلد دیگر آمدند ما را پیاده بردند که از اطراف بم گذشتیم و از میان باغ‌های خرما رد شدیم. خرما را برداشت کرده بودند. اما لایه لای شاخه‌ها خرماهای مانده‌ای پیدا می‌شد که می‌چیدیم. شب را در فضای باز و در باغ‌های خرما ماندیم. هوا در شب خیلی سرد بود برای همین شاخه‌های خشک را پیدا کرده و آتش روشن می‌کردیم.

روز هشتم: پیاده رفتیم تا این که نزدیک جاده آسفالت رسیدیم. ماشین‌های پژو آمدند و سوار شدیم و رفتیم به سمت سیرجان. در خوابگاه سیرجان چند نفر از ما جدا شدند. آنها در سیرجان آشنا داشتند و می‌گفتند همین جا در معدن کار می‌کنیم. تعدادی هم بودند که می‌خواستند به بندرعباس بروند و می‌گفتند از آنجا به دویی و عمان می‌رویم. من و دو پسرعمویم مقصد ترکیه را داشتیم و باید خودمان را به تهران می‌رساندیم.

روز نهم: بعدازظهر و قبل از تاریکی هوا به سمت شیراز راه افتادیم. با همان سواری‌های پژو که ما را به سیرجان آورده بودند. تا اینجا سفر نفری ۸ میلیون به قاچاق‌برها پول داده بودیم. صبح بود که به شیراز رسیدیم و ما را به یک خوابگاه بردند. قرار بود برایمان بلیت بگیرند تا در ترمینال شیراز با اتوبوس به شهرهایی که می‌خواهیم برویم. عده‌ای بلیت اصفهان خواستند، بعضی قم و خیلی‌ها هم تهران. بدین ترتیب نفری دو میلیون دیگر هم از ما گرفتند. ساعت ۷ عصر ما سوار اتوبوس شدیم و به سمت تهران راه افتادیم. ▶



ساعت ۷ صبح سوار ماشین پژو شدیم و به طرف زاهدان راه افتادیم. در هر ماشین ۱۳ نفر جا می‌شدند. ۷ نفر عقب، ۳ نفر جلو و ۳ نفر هم در صندوق عقب. زن‌ها را در صندوق جلو نشاندند که یعنی خانواده هستیم